

۱۷۴

رهائی - " آن جاست "

شعر من ،

ریشه و اندیشه ی من !

این مبادا ،

که ببینم روزی ،

بی بر و برگ شود ،

ریشه ی من .

به چه کار آیدم ، این بوته ی زرد

گر نیارد گل سرخ ؟

شاعر کشور گل های جهان جاویدم .

ای دریغ ،

از چمن سوخته مان !

پرسم از داور تاریخ ،

چرا ؟

این بلا بر سر ما آمد سخت ؟

از کدامین سده ی نامیمون ،

سر بر آورد برون ؟

ما ، پی دادرسی ،

گرد جهان می گردیم

گر چه این باور ماست :

رزم ،

در خانه ،

رهائی

" آن جاست "

۱۳۷۲
۱۸
اصول